

با پیشکسوتان

دل‌گفته‌های خانواده‌ها

از کلاس آقای افخمی، معلم پایه پنجم دبستان پسرانه ناحیه ۲

■ فرزند من کلاسش را دوست دارد و حتی کلاس‌های اضافه را هم با اشتیاق می‌رود... به نظر می‌رسد با وجود فاصله سنی معلم با دانش‌آموزان، رابطه دوستانه و صمیمانه‌ای با آنها دارند... برایم جالب است که با دقت بالا هر روز دفتر روزنگار محمد را ملاحظه می‌کنند و شرح کارهای منزل او را از ما می‌خواهند... هرچند همسر من نگران می‌شود (با شوخ‌طبعی) ولی محمد تکلیف خاصی در منزل انجام نمی‌دهد، با این حال ریاضی را خیلی خوب در کلاس یاد گرفته و همه نمرات دیکته‌اش ۲۰ است... جالب است که به حفظ اصالت یزدی اهمیت می‌دهند. مثلاً در کلاس تاکید دارند بچه‌ها نگویند هزار، بگویند هزار! یا نگویند یک، بگویند: یک!

■ فرزند من به معلمش علاقه زیادی دارد و آقای افخمی با رفتار صمیمانه، جای خالی پدر را برایش پر کرده است... ایشان به پرورش معنوی دانش‌آموزان توجه ویژه‌ای دارند... افتادگی و بزرگ‌منشی این معلم هنگامی که در مناسبت‌ها پیام تبریک برای فرزندم می‌فرستند، بیش از هر زمان برایم آشکار می‌شود... با وجودی که امیرحسین تکلیف زیادی در منزل ندارد و من تا به حال یک دیکته هم به او نگفتم، هم یادگیری‌اش خوب است و هم نمراتش در امتلا... تحمل و بردباری را با صبر و حوصله‌ای که خودشان در رفتار با بچه‌ها دارند به آن‌ها می‌آموزند! الگو بودن یعنی همین!! البته پسر من می‌گوید: «بعضی وقت‌ها لهجه‌شون رو متوجه نمی‌شوم!»

■ فرزند من درس را در کلاس خوب یاد می‌گیرد، و نیازی نیست در منزل تکرار و تمرین داشته باشد، با وجودی که معلمش سختگیر نیست!... به تاریخ اهمیت خاصی می‌دهند و آن‌را مثل قصه‌های شیرین و آموزنده برای بچه‌ها تعریف می‌کنند... راستی به ریاضی علاقه‌مند شده و مفاهیم را خوب می‌فهمد که برایم خیلی ارزشمند است.

■ فرزند من نمرات بهتری نسبت به پارسال می‌گیرد، چون کمتر بازیگوشی می‌کند و به قول خودش در کلاس حواسش جمع است!... فکر می‌کنم تکرار مطالب در کلاس و علاقه فرزندم به معلمش باعث یادگیری بهتر او شده... تکالیف منزلشون زیاد نیست، هرچند ترجیح می‌دهم بیشتر باشد تا فرزندم کمتر شیطنت کند! (با لبخند)...



در این شماره نشریه، به سراغ آقای افخمی یکی از معلمین با سابقه دبستان پسرانه جوادالائمه رفتیم؛ نه فقط به دلیل سابقه، که از کم تکلیف دادن و تاثیرگذاری‌اش بر دانش‌آموزان، گفته‌ها و شنیده‌ها زیاد بود. قبل از ملاقات ایشان، با بعضی از خانواده‌هایی که فرزندشان شاگرد آقای افخمی هستند، گفتگویی کردیم. از آن‌جا که سبک‌های جالب و کارآمد معلمان مجموعه آموزشی را «گنجینه» ای ارزشمند می‌دانیم، تصمیم گرفتیم خانواده بزرگ جوادالائمه را از آن بهره‌مند کنیم. البته، غنی‌تر شدن این گنجینه با شماست! منتظر گفته‌ها و شنیده‌های شما از همکاران و معلم‌های فرزندانمان هستیم!

وارد مدرسه که شدم زنگ تفریح بود. آقای افخمی دانش‌آموزی را در دفتر مدرسه کنار خود نشانداده بود - شاید دانش‌آموز در ساعت این درس غایب بوده- و برایش درسی از تاریخ را می‌گفت. صبر کردم تا داستان درس تمام شود. خودم را معرفی کردم و به سمت راهرو رفتیم. ترجیح داد برای گفتگو به یکی از کلاس‌های درس برویم؛ در میان میز و نیمکت‌ها. با خواندن نظرات خانواده‌ها برای آقای افخمی، گفتگو را آغاز کردیم.

مرجان زارع

آقای افخمی دوست داریم ابتدا از خودتان و سابقه‌های که در معلمی دارید، برای ما بگویید.

بسم الله... ضمن عرض سلام و تبریک به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی و تشکر از حسن نیت شما. بنده محمود افخمی عقدا، متولد ۱۳۳۳ در عقدا یزد با همین شماره شناسنامه (با خنده) هستم. من شش سال اول ابتدایی و سیکل اول را در زادگاهم تحصیل کردم. چون در عقدا سیکل دوم نداشت، در سال ۱۳۴۸ برای ادامه تحصیل به یزد آمدم و دیپلم خود را در رشته ریاضی از دبیرستان ایرانشهر گرفتم. هنوز هم گاهی به مدرسه ایرانشهر می‌روم و خاطرات گذشته را مرور می‌کنم. بعد از این که دیپلم گرفتم، چون پدرم وضع مالی چندانی خوبی نداشت، بلافاصله به سپاه دانش رفتم و با گذراندن شش ماه دوره سخت و دشوار در یخبندان سراب، به یکی از روستاهای زرنند کرمان منتقل شدم. با وجودی که ۱۸ ساله بودم و کم تجربه، به مدت دو سال، ۵ کلاس ابتدایی را به تنهایی تدریس می‌کردم. کلاس‌هایم زیر درخت گردو تشکیل می‌شد، چون امکانات لازم وجود نداشت؛ تا این که با کمک مردم مدرسه‌ای ساخته شد. بعد از آن یک‌بار به روستای زرنند رفتم و شنیدم چند تا از دختر و پسرهایی که شاگرد من بودند با هم ازدواج کرده‌اند که خاطره خیلی زیبایی برای من بود. سپس ۵ سال در دبستان خلدبرین بافق تدریس کردم، تا به یزد منتقل شدم. دو سال در مدرسه «شهید زرین مقدم»، کوجه شیخ‌داد و یک سال هم در «مدرسه طاهری» بودم. بعد به عقدا منتقل شدم و بعد از ۷ سال، به خاطر آینده فرزندانم، به یزد آمدم و چند سال در مدارس مختلف به تدریس مشغول بودم. الان هم ۸ سال است که در کلاس پنجم دبستان «جوادلانمه» تدریس می‌کنم. در واقع نزدیک به ۴۱ سال سابقه معلمی دارم که بالای ۳۰ سال آن، معلم کلاس پنجم بوده‌ام.

متشکر از این توضیحات کامل. کلاس درس شما چگونه کلاسی است؟

همیشه سعی می‌کنم چند دقیقه زودتر از بچه‌ها سر کلاس حاضر باشم و با روی گشاده و خندان با آن‌ها روبرو شوم. همیشه با تلاوت دسته جمعی آیه‌الکرسی کلاس را شروع می‌کنیم و سپس وارد درس و کتاب می‌شویم. بنده برای همه دروس اهمیت ویژه‌ای قائلم و در هر درس روش خاص خودم را دارم. مثلاً، تلاوت قرآن و قواعد آن را با بهره‌گیری از صوت قاریانی چون «عبدالباسط» و «منشاوی»، به بچه‌ها آموزش می‌دهم. یا در مناسبت‌های مختلف، با تعریف داستان‌هایی از پیامبران، درس «هدیه‌های آسمانی» را برای بچه‌ها شیرین‌تر می‌کنم. در ادبیات فارسی که اهمیت خاصی برایم دارد - معتقدم همه چیز فارسی است - از درس اول همه قواعد ادبیات و دستور زبان را که دانش‌آموزان باید بدانند، مثل قواعد صفت و موصوف، قید، مضاف و مضاف‌الیه و ... که در آخر کتاب آمده است راه، از درس اول در هر جمله‌ای تعیین می‌کنیم. با این روش، مفاهیم برای دانش‌آموز در طول یک سال مدام

تکرار می‌شود و به خوبی جا می‌افتد.

علاوه بر این، سعی می‌کنم درس زندگی را به درس‌های کلاس پیوند دهم. مثلاً از بچه‌ها می‌خواهم، شب‌ها بعد از انجام تکالیف، قبل از خواب، وضو بگیرند و آیاتی از قرآن را بخوانند. جالب بود که خانم دهستانی-مدیر دبستان دخترانه- می‌گفتند، پسرشان از پارسال که شاگرد من بوده است، هر شب قبل از خواب وضو می‌گیرد و یک سوره از قرآن را می‌خواند.

چطور توانستید این صمیمیت را با بچه‌ها برقرار کنید، که به حرف‌های شما اهمیت دهند؟ همه معلم‌ها به سادگی نمی‌توانند رفتارهای خوب را در دانش‌آموزان نهادینه کنند. حتی این مسئله یکی از چالش‌های اصلی والدین در تربیت فرزندانشان است!

فرمایش پیامبر اکرم است که «رطب خورده، منع رطب چون کند!»، بنابراین من سعی می‌کنم، قبل از همه خودم پایبند حرف‌هایی که می‌زنم، باشم. از طرفی واقعا بچه‌ها را از ته دل دوست دارم؛ یک دوستی و عشق متقابل، مثل علاقه پدر و فرزندی.

یعنی شما توانسته‌اید ارتباط قلبی با دانش‌آموزانتان برقرار کنید؟ بله، صددرصد. بچه‌ها در کلاس آزادند، سخت نمی‌گیرم. تکلیف می‌گویم، اما به فراخور حال دانش‌آموز، نه تکلیف اضافی. من نوشتن زیاد را بیگاری می‌دانم و معتقدم ۹۰ درصد یادگیری در کلاس است. آن‌ها حتی اگر در منزل اشکالی داشته باشند، با من تماس می‌گیرند.

حتی تحقیقات نشان داده مدت زمان توجه مفید بچه‌ها به درس از پانزده دقیقه تجاوز نمی‌کند، شما چگونه می‌توانید توجه دانش‌آموزان، مخصوصاً پسرها با این شیطنت‌هایی که دارند را در طول مدت کلاس به درس جلب کنید؟ زمانی که متوجه خستگی در چهره‌هایشان می‌شوم، سعی می‌کنم به تناسب هر درس، با طرح چيستان، شعری از شاعران و یا داستانی از امامان و پادشاهان، شادی و نشاط کلاس را حفظ کنم. با این روش هم روح و هم جسم دانش‌آموزان را در کلاسم خواهم داشت.

تقریباً همه والدینی که با آن‌ها صحبت کردیم، به این مطلب اشاره داشتند که فرزندشان مطالب سخت ریاضی را در کلاس شما به خوبی یاد می‌گیرد. (با شوخ طبعی گفتم) خیلی کنجکاویم شگرد شما را بدانیم؟ (با لبخند رضایت‌بخش و متواضعانه‌ای می‌گوید) به نظرم یک معلم ابتدایی باید بر دروس پایه‌های پایین‌تر و بالاتر تسلط داشته باشد. مثلاً، من بر مفاهیم چهار کلاس پایین‌تر و سه کلاس بالاتر یعنی تا دبیرستان، احاطه کامل دارم. همین باعث می‌شود، بتوانم درس‌های مختلف، به‌خصوص ریاضی را با اشرافیت بر موضوع، مثل پلی به هم مربوط کنم. با این روش دوگانگی‌هایی که در ذهن بچه‌ها است و یا ممکن است در آینده به‌وجود آید را برطرف می‌کنم. به قول شما، شگرد دیگرم این است که، اول هر سال درس ریاضی را با حل تمرین‌هایی از کلاس سوم و چهارم شروع می‌کنم و به بچه‌ها این باور را می‌دهم که این درس آسان است و همه شما آن را خیلی خوب بلد هستید. همین‌طور کم‌کم به مباحث ریاضی

من نوشتن زیاد را بیگاری می‌دانم و معتقدم ۹۰ درصد یادگیری در کلاس است.

پنجم وارد می‌شوم، طوری که بچه‌ها اصلاً متوجه سختی مباحث جدید مثل «مساحت دایره» و «میانگین» نمی‌شوند! این جاست که می‌گویم: «دیدید ریاضی مشکل نبود!» و واقعا دانش‌آموزانم به این باور می‌رسند که ریاضی شیرین است. یکی از دانش‌آموزان سابقم می‌گفت: «آقا وقتی شما درس می‌دهید، ما فکر می‌کنیم میز و نیمکت‌ها هم دارند یاد می‌گیرند!» و حتی بعضی از والدین دانش‌آموزانم این گونه لطف‌شان را ابراز می‌کردند که: «بعد از کلاس شما، حتی تا آخر دبیرستان، نیازی به گرفتن معلم ریاضی برای بچه‌مان نداشتیم.»

چقدر شیرین که نتیجه کارتان را با این جمله‌ها از زبان شاگردان و خانواده‌هایشان می‌شنوید. اشاره دیگر خانواده‌ها به این نکته بود که با وجود تکالیف کمی که به دانش‌آموزان می‌دهید، یادگیری‌شان خوب است. می‌دانیم طرح کیف در مدرسه با هدف تمرکز انجام فعالیت‌های دانش‌آموز در کلاس و فراغت بیشتر در منزل، موفقیت‌چندانی به‌دست نیاورده است و همچنان حجم زیاد تکالیف خانه، وقت زیادی از والدین را می‌گیرد که باعث نگرانی آن‌ها است. شما چگونه توانسته‌اید این روش را با موفقیت پیاده کنید؟

نکته اصلی متقاعد کردن والدین است. اتفاقاً، نگرانی خیلی از آن‌ها با تکالیف زیاد برطرف می‌شود، که از نظر من اشتباه است! روش من این است که در جلسه انجمن کلاسی به خانواده‌ها می‌گویم با تکالیف کم، بچه‌ها در خانه مشغله‌ی چندانی نخواهند داشت و می‌توانند مشغول مطالعه آزاد شوند. برای آنکه مجابشان کنم، از خودشان می‌پرسم: «اگر دانش‌آموز شب تا صبح، با ناراحتی و استرس تکالیفش را انجام دهد، یا با توجه به مشغله‌هایی که دارید، با عجله برایش املا بگویید و او هم تند و بد خط بنویسد و یاد نگیرد بهتر است؟ یا بعد از یک استراحت کامل ذهنی، در کلاس یاد بگیرد و فقط در خانه درس‌هایش را مرور کند و مطالعه آزاد داشته باشد؟» با این توضیحات همه والدین یادگیری در کلاس را انتخاب می‌کنند. بنابراین، همه ساله شاگردان من در خانه راحت هستند. نهایتاً ممکن است برای فهم عمیق‌تر مفاهیم درسی، تست حل کنند و درس‌های خواندنی را شبی دو یا سه ساعت در خانه مطالعه کنند.

بعضی از خانواده‌ها داشتن گویش یزدی در کلاس را می‌پسندند و بعضی نه! نظر شما در این باره چیست؟ من عقایدی هستم و یزدی صحبت نمی‌کنم؛ چون ما تعدادی دانش‌آموز غیر یزدی داریم که ممکن است متوجه نشوند. من کلمات اصیل فارسی را به کار می‌برم، مثلاً نمی‌گویم خرمن می‌گویم خرمن، یا یوسف درست است نه یوسف، یا باید گفت دلیر به جای دلیر. گاهی برای این که بچه‌ها متوجه شوند، کلمات را در فرهنگ لغت به آن‌ها نشان می‌دهم.

در واقع تاکیدتان بر درست فارسی صحبت کردن است. خوب، به نظر شما آیا با روش‌های سنجش فعلی، رقابت سالم را در میان دانش‌آموزان پرورش می‌دهیم؟

به نظرم یک معلم ابتدایی باید بر دروس پایه‌های پایین‌تر و بالاتر تسلط داشته باشد.

عرض کنم روش توصیفی که جدیداً جایگزین نمره‌دهی در آموزش و پرورش شده است، در مواردی می‌تواند باعث افت دانش‌آموز شود. مثلاً ما دوقلوهایی داشتیم که اگر یکی در درسی ۱۹/۷۵ می‌شد و یکی ۲۰، اولی تا ظهر ناراحت بود و این انگیزه‌ای می‌شد تا بیشتر درس بخواند. در روش توصیفی چون نمره در کار نیست و دانش‌آموزان اکثراً در یک طیف قرار می‌گیرند، کمتر می‌توانیم بچه‌ها را به رقابت سالم وا داریم. بهتر است این طور بگوییم که ارزشیابی‌ها صلابت قدیم را از دست داده است.

یعنی فکر می‌کنید تنها ابزار ما برای ایجاد رقابت سالم، نمره است؟ شما به یک نمونه مثبت اشاره کردید، آیا طی این سال‌ها دانش‌آموزان بیشتری نداشتید که برچسب نمره باعث سرخوردگی‌شان شده باشد؟

البته روش نمره قدیم یک حسنی داشت، یک عیبی. عیبش همان‌طور که می‌گویید این است که دانش‌آموز ضعیف اگر نمره تک و پایینی می‌گرفت، باورش می‌شد که ضعیف است؛ مخصوصاً با برخوردهای سرکوبگرانه‌ای که رایج بود. در تحقیقی که در آمریکا انجام شده این مورد را بررسی کرده‌اند. در این تحقیق، ابتدا سه گروه از بهترین دانش‌آموزان انتخاب شدند و در سه کلاس مختلف قرار گرفتند. به گروه اول گفته شد، شما بهترین دانش‌آموزان هستید و به معلمشان هم گفته شد این‌ها بهترین دانش‌آموزانند، همین‌طور به والدین این گروه. به گروه دوم گفته شد، شما متوسط هستید، به همین ترتیب به معلم و والدینشان، و گروه سوم هم ضعیف‌ترین گروه معرفی شدند. سپس در شرایط یکسان و مشابه به سه گروه آموزش واحدی دادند. نتیجه این بود که، کلاس اول رشد کردند و سرآمد شدند. کلاس دوم متوسط و کلاس سوم هم عملکرد ضعیفی داشتند. پس ما باید راه‌های دیگر ایجاد رقابت سازنده را به کار ببریم، تا دانش‌آموزان انگیزه پیدا کنند و یأس و دل‌مردگی بر آن‌ها غلبه نکند. من همیشه بچه‌ها را تشویق می‌کنم و می‌گویم اکثر شما پزشک می‌شوید، و از این‌جا بذر امید را می‌پاشم.

اتفاقاً، حرف ما این است که لزومی ندارد همه پزشک شوند. نویسنده شدن، معلم شدن، نقاش شدن و ... هر کدام در جای خود ارزشمند و برای جامعه مفید است. حال فکر می‌کنید آموزش و پرورش و خانواده‌ها بیشتر به فکر تحویل دکتر و مهندس به جامعه هستند، یا به پرورش ابعاد مختلف دانش‌آموزان هم اهمیت می‌دهند؟ برداشت شما چیست؟

بنده مسلمانم و معتقدم خداوند در نهاد انسان‌ها تفاوت‌های فردی گذاشته است و هر انسانی حداقل چند بعد مثبت دارد، که باید آن ابعاد را بشناسیم و تقویت کنیم. پزشک را



به‌عنوان مثال مطرح کردم، مطمئناً جامعه به هنرمند، ورزشکار، تکنسین و... هم نیاز دارد. از جمله من دانش‌آموزی دارم، که با وجود جثه کوچک، بسیار هنرمند است. شعرهای زیادی را از حفظ به خوبی با لهجه غلیظ یزدی می‌خواند و با چیستان‌گویی ماهرانه، همه را سرگرم می‌کند. سجاد چند وقت پیش، در فیلمی دو ساعته نقش کودک خیالی آقای «آذریزدی» را بازی کرد - آذریزدی تمام داستان‌هایش را با الهام از این کودک

خیالی نوشته است - و من به سجاد گفتم شما چارلی چاپلین دوم هستی و به خانواده‌اش تاکید کردم او در زمینه هنری و سینمایی استعداد بالایی دارد و می‌تواند پیشرفت کند. یا دانش‌آموزی دارم که در تیم پایه «شهید قندی» فوتبال بازی می‌کند. بله، همه نمی‌توانند و نیازی هم نیست که پزشک یا مهندس شوند. جامعه به علوم و فنون دیگر هم نیاز دارد که وظیفه پدر، مادر، آموزش و پرورش و مربیان است که نکات قوت دانش‌آموزان را کشف کنند و پرورش دهند.

خب به نظر شما چگونه با خانواده در این مورد به اشتراک نظر برسیم، که لزوماً موفقیت در رشته‌های خاص، موفقیت در زندگی را به دنبال ندارد و بهتر است که دانش‌آموز را در زمینه مورد علاقه‌اش هدایت کرد؟ من معتقدم یک سواد پایه که با آموزش عمومی ایجاد می‌شود، برای هر فرد لازم است. بعد از تحصیل همگانی، افراد را می‌توان در رشته‌های مختلف، هدایت و به سر منزل رساند. فکر می‌کنم کلاس‌های مشاوره در سطح بالاتری نیاز است، تا خانواده‌ها با شرکت در آن‌ها به این نتیجه برسند که همه چیز یک رشته و یک مسیر نیست. و اگر فرزندان‌شان در زمینه‌های ورزشی، فرهنگی یا هنری افرادی متخصص تربیت شوند، چه بسا موفقیت‌های بهتری کسب کنند.

پس مشاوره به خانواده‌ها را پیشنهاد می‌دهید. با توجه به موضوع این شماره نشریه ما که بر تعامل سه رکن آموزش در پرورش دانش‌آموزان تاکید دارد، انتظارات متقابل مدرسه و خانواده را چگونه می‌توان شناخت؟ و آن‌ها چه کاری برای بهتر شدن شرایط پرورش و آموزش می‌توانند انجام دهند؟

با صحبت کردن. همان‌طور که من در انجمن کلاسی، روش کارم را برای خانواده‌ها توضیح می‌دهم و نظر خودشان را می‌خواهم تا به نتیجه مشترکی برسیم، پس به نظرم معلم با دانش‌آموز، دانش‌آموز با خانواده و خانواده با معلم و مدرسه از طریق صحبت کردن، می‌توانند انتظارات متقابل خود را مشخص کنند. وقتی شناخت از نیازها و انتظارات به‌وجود آید، خود به‌خود همه در شرایط بهتری قرار می‌گیرند. مثلاً، من همیشه به خانواده‌ها می‌گویم وقتی بچه از مدرسه به خانه بر می‌گردد با سوالات در مورد کلاس و درس خسته‌اش نکنید، بلکه محیطی ایجاد کنید که احساس کند کسی منتظرش است، دل‌بندش است و نیازهایش را می‌فهمد.

یکی از دانش‌آموزان سابقم می‌گفت: «آقا وقتی شما درس می‌دهید، ما فکر می‌کنیم می‌ز و نیمکت‌ها هم دارند یاد می‌گیرند.»

مایلم این گفتگو را با شنیدن خاطره‌ای خوش از

دوران تدریستان به پایان بریم.

(با لبخند می‌گوید) معلمی سراسر

خاطره است. یادم می‌آید سال

۶۲ دبستان شهید زرین‌مقدم کلاس

پنجم بودم، که دانش‌آموزی به اسم

کرمانی داشتم. وقتی اولین بار برایش

املا گفتم متوجه شدم، هیچ چیز

بلد نیست - چهل یا پنجاه تا غلط

داشت. زنگ تفریح به دفتر رفتم و به

معلم پایه چهارم گفتم که با این دانش‌آموز چه کار کنیم؟

گفت: «ولش کنید! پارسال هم همین‌طور بود.» با خودم

فکر کردم اگر ولش کنم، پس من معلم چه نقشی دارم؟

از همان جلسه او را پیش خود نشاندم و برایش املا گفتم،

هر کلمه هم که بلد نبود از روی کتاب نشانش می‌دادم. برای

اولین بار، این دانش‌آموز املایش ۲۰ شد و چنان خوشحال

شد که می‌خواست پر در بیاورد. این کار را ادامه دادم تا

این‌که بهتر شد و در امتحان نهایی پنجم، که من نه طراح

سوال بودم و نه تصحیح کننده، نمره ۱۸ یا ۱۹ گرفت.

(می‌خندم و می‌گویم) سپاس از این‌که وقتتان را

به ما دادید و تجربیات ارزشمندتان را با مخاطبان

نشریه در میان گذاشتید. از هم خداحافظی

می‌کنیم و او مشتاقانه به کلاس درس و به استقبال

دانش‌آموزانش می‌رود ...

